

# شکستان

نویسنده و تصویرگر: پیمان علیشاهی نورانی

دانشگاه علوم پزشکی  
و خدمات بهداشتی درمانی سیستان  
و سواحل بندر لنگون



روزی روزگاری شهری بود به نام شکمستان  
که در این شهر همه غذاهای خوشمزه  
به خوبی و خوشی با هم زندگی می‌کردند

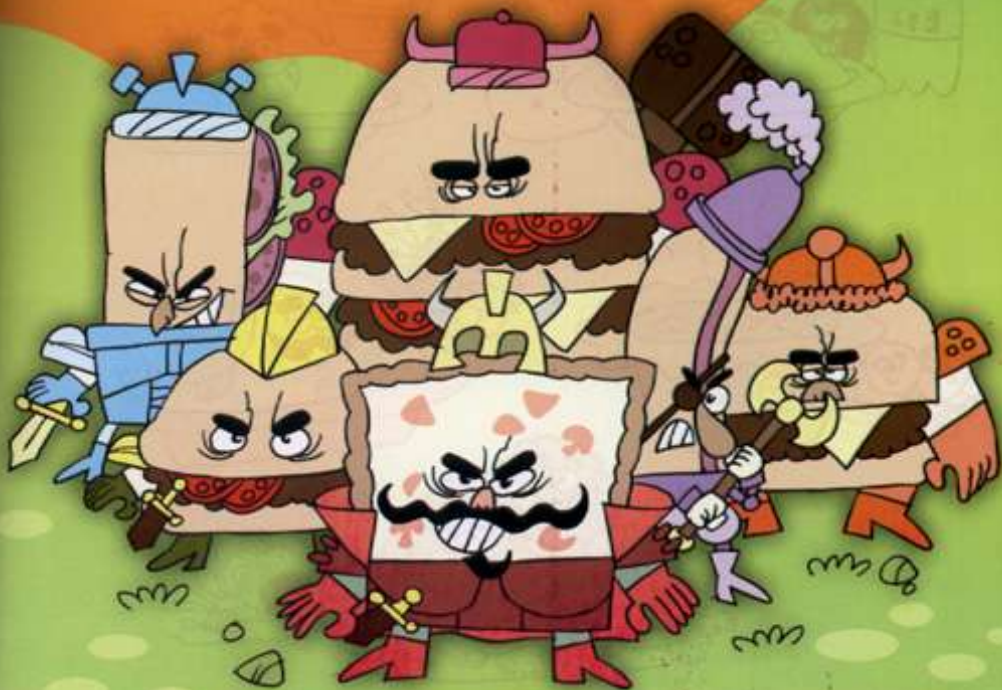


غذاهایی مثل قورمه سبزی، چلوکباب، سبزی پلو با ماهی،  
سوپ سبزیجات، کوفته تبریزی و بقیه غذاهای خوشمزه!





اما مردم این شهر خبر نداشتند که سپاه پیتزاخان  
از دوردستها به شهر آنها می‌آید.  
پیتزاخان که یک پیتزای چهار گوش بدجنس بود  
می‌خواست همه غذاها را از بین ببرد تا بچه‌ها  
فقط پیتزا و ساندویچ بخورند.



پیتزاخان به شهر حمله و خانه‌ها را ویران کرد. همه غذاهای شهر را به زندان انداخت و جای آنها را به انواع ساندویچ‌ها و پیتزاها همراه با سس‌های رنگ و وارنگ داد.



این چنین شد که بچه‌های شهر  
صبح تا شب فقط پیتزا و ساندویچ خوردند  
و بعد از مدتی همه آنها مریض شدند.

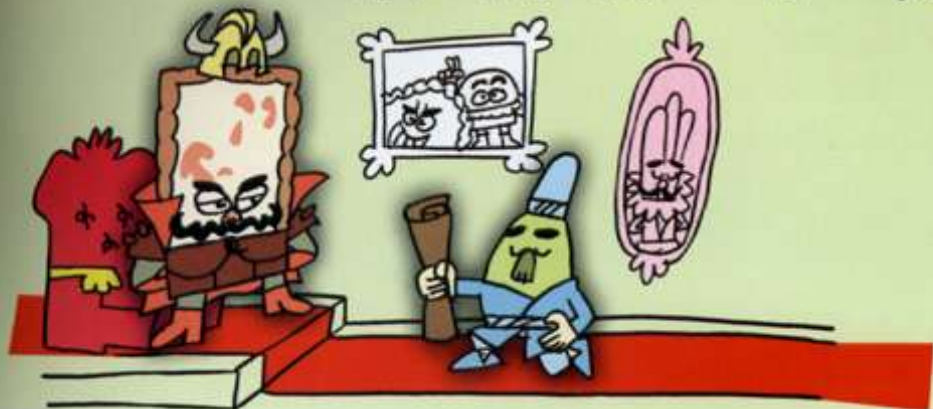




در این هنگام بزرگان شهر که بیماری بچه‌ها را در اثر مصرف زیاد غذاهای درست شده با سوسیس و کالباس و انواع سس‌ها دیدند به پیتزاخان نامه‌ای نوشتند و از او خواستند تا کمتر فست‌فود به بچه‌ها بدهد.



کلوچه نامه‌بر، نامه را برای پیتزاخان برد...



... و پیتزاخان هم به او جواب محکمی داد!





بزرگان شهر که فهمیدند پیتزاخان حرف حساب سرش نمی‌شود  
چاره‌ای دیگر کردند. هویج دانا از بزرگترین پهلوان شهر خواست  
تا ارتشی درست کند و با پیتزاخان بدجنس بجنگد.



بزرگ پهلوانان شهر که گوشت قلمبه بود چهار تن از بهترین  
دلیران خود را از چهار خانواده غذایی انتخاب کرد:

پهلوان سنگ  
از خانواده غلات



پهلوان دماوندی  
از خانواده میوه‌ها و سبزیجات



پهلوان پاکتی  
از خانواده لبنیات



پهلوان آب‌پز  
از خانواده  
پروتئین‌ها



چهار پهلوان نامدار هم از نخودها، لوبیاها، سیب زمینی‌ها،  
گوشت‌های تازه و گوجه‌های شهر و چند پیاز آبدار  
یک ارتش آبگوشتی درست کردند و به جنگ پیتزا خان رفتند.

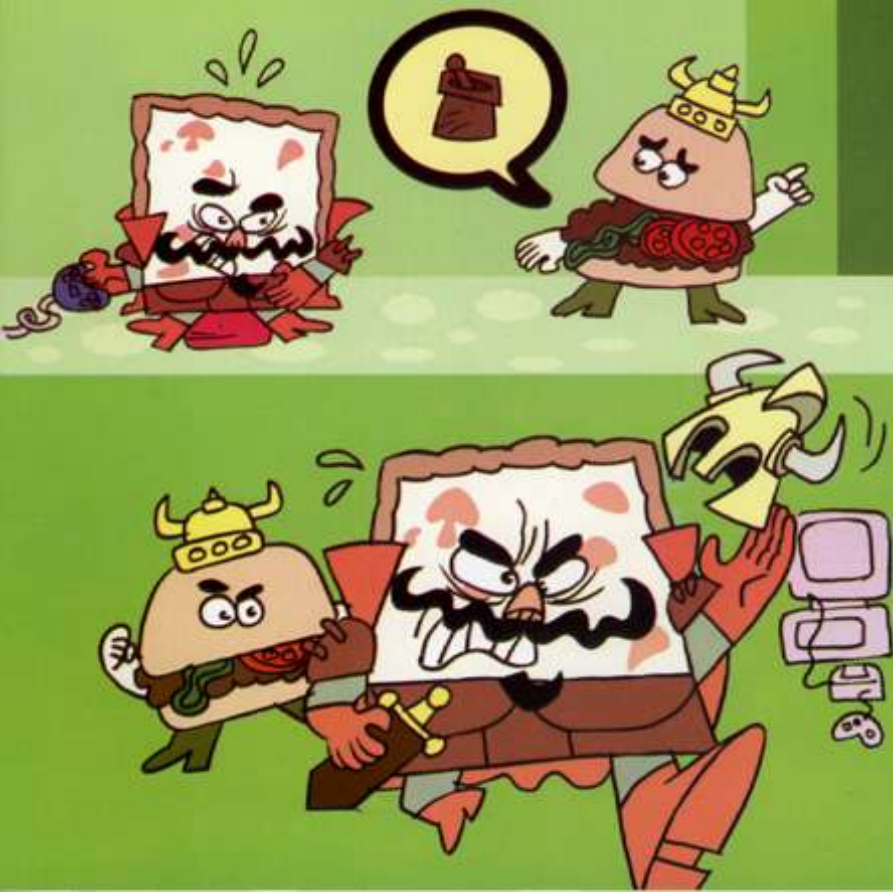




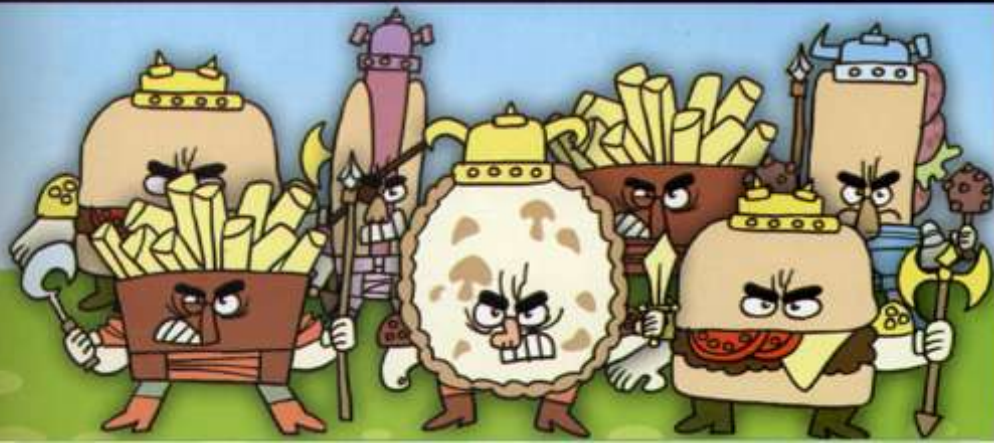
پیتزاخان در حال بازی کردن با بازی‌های رایانه‌ای بود که به او خبر دادند یک ارتش آبگوشتی در شهر به وجود آمده و به سمت آنها در حرکت است.



پیتزاخان وقتی این خبر را شنید سریع گول آخر بازی را کشت  
و بعد از ذخیره کردن بازی آماده جنگ شد!



طولی نکشید که دو سپاه بزرگ در بیرون شهر رو به روی هم  
قرار گرفتند. سپاه آبگوشتی در برابر سپاهی از ساندویچها و پیتزاها





پیتزاخان سوار بر اسبش جلو آمد و رو به سپاه آبگوشتی گفت :  
« آهای ! چیه ؟ چی می‌خواین ؟ زودی بگین می‌خوام برم کار  
دارم ، مرحله بعدی بازی رایانه‌ایم خیلی مهمه ! کلی امتیاز داره ! »



پهلوان سنگك به نمايندگي  
از بقيه جلو آمد و گفت :  
« ای ستمگر ! ما آمده ایم  
تا بگوئیم که تو را حاکم خود  
نمی دانیم . تو غذاهای  
بی کیفیت و بی فایده  
به بچه ها دادی ! »

برو خجالت بکش !



در این میان همبرگر خپله که در روغن زیاد و مانده سرخ شده بود  
به میدان آمد و ناگهان فریاد زد: « کی گفته ما به درد نخوریم ؟  
ما خیلی هم خوب و با مزه ایم ! »



اما  
یه عالمه  
خوشمزه ایم  
!!



درسته  
که ما  
گوشت  
خالص  
نیستیم



از این حرف همبرگر خپله همه سپاه آبگوشتی به خنده افتادند  
و پیتزا خان هم از عصبانیت محکم زد تو کله همبرگر خپله!



بعد ہم فریاد زد و گفت : « چرا می خندین ؟  
میدون جنگ که جای خندیدن نیست !  
اگه راست میگیں بیاین وسط بجنگیں ! »



می خوام ببینم کی حریف سپاه من می شه ؟

پهلوان دماوندی با اجازه از دیگر پهلوانان جلو آمد و گفت :  
« ای پیتزای زورگوی بدجنس ! هرکسی رو در سپاه بی‌رمق خود  
داری به میدان بفرست تا با یک ضربه دو نیمش کنم ! »



پیتزا خان وقتی  
هیبت سیب  
دماوندی را  
دید وحشت  
کرد. عقب رفت  
و همبرگر خپله  
را اهل داد تا به  
میدان برود.



همبرگر خپله با ترس و لرز  
به دماوندی نگاه کرد .  
بعد از چند لحظه با فریاد  
شمشیرش را درآورد و به  
سمت پهلوان دماوندی  
حمله کرد.



پهلوان دماوندی هم با یک اشاره او را با  
شمشیرش از وسط نصف کرد!



پیتزاخان که از قدرت این پهلوان تعجب کرده بود، بهترین و قدرتمندترین سردارش یعنی **دبل برگ پنیری** را روانه میدان جنگ کرد.



دبل برگر به جلو آمد و گرزش را محکم به سمت دماوندی پرت کرد  
که دماوندی جاخالی داد و ضربه‌ای به دبل زد.





اما ضربه کارساز نبود و دبل گرزش را  
دوباره بلند کرد و به دماوندی کوفت .  
پیتزاخان از خوشحالی به آسمان پرید .



پهلوان پاکتی ، دماوندی را از زمین بلند کرد  
و پهلوان آبپز به جای او به میدان آمد .



پیتزاخان وقتی که قد و قواره  
پهلوان آب‌پز را دید زد زیر خنده ،  
اما آب‌پز به جلو آمد . دبل‌برگر  
گرزش را چرخاند و آب‌پز را  
نشانه رفت اما آب‌پز به کنار پرید .





دبل برگر به اطرافش نگاه کرد اما از آب‌پز خبری نبود که  
ناگهان آب‌پز روی سرش پرید و گرزش را دو تکه کرد.



بعد هم با يك حرکت ضربدري ، دبل برگر را چهار قسمت كرد!  
پیتزاخان كه اين قدرت و شكوه را از آنها ديد اسبش را  
گول كرد و فراري شد!



سپاه فست‌فودها هم که رئیسشان فرار کرده بود  
پا به فرار گذاشتند. سپاه آبگوشتی هم به دنبالش  
رفتند تا مطمئن شوند دیگر بر نمی‌گردند.





پهلوانان با خوشحالی به شهر آزاد شده خود برگشتند .  
به نزد استاد خود رفتند و به او ادای احترام کردند .  
استاد و بزرگان شهر نیز به شجاعت و دلیری آنها آفرین گفتند .



پیتزاخان که از دور دست  
شاهد این ماجرا بود  
قسم خورد که به  
شهرهای دیگری  
حمله کند تا لشگری  
بزرگ درست کند و  
انتقامش را از پهلوانان  
بگیرد.





## پهلوان نان سنگگ

از خانواده گندم و غلات  
دارای بازوبند انرژی و قدرت

این نان که سبوس هم دارد زورش  
از یک قیل هم بیشتر است!

## سیب دماوندی

از خانواده  
میوه‌ها و سبزیجات  
دارای نشان سلامت

سیب سرخی که یک گاز از آن  
سلامتی و شادابی دوباره می‌دهد!

پهلوان







## پهلوان شیر پاکتی

از خانواده شیر و لبنیات  
دارای مدال استخوان سازی

معروف است هر که از او بنوشد  
استخوانش از آهن هم محکم تر می شود!

## پهلوان تخم مرغ آب پز

از خانواده پروتئین ها  
دارای کمر بند رشد

با اینکه خودش کوچک است اما  
باعث رشد و بزرگ شدن می شود!





روزی روزگاری شهری بود به نام «شکمستان»  
که در این شهر همه غذاهای خوشمزه به خوبی  
و خوشی با هم زندگی می کردند.  
اما سپاه پیتزا خان از دور دست‌ها به این  
شهر حمله کرد ، بزرگان شهر نیز از پهلوانان  
شهر کمک خواستند و ماجراهای جالب و  
شگفت انگیزی در پی آن به وجود آمد .



ISBN 9789648242911



9 789648 242911

